

معرض بلون اعراض مع انكه اصل اشراق مقدس
 از الوان بوده * در شمس ملاحظه نما كه يك تجلی در
 سراپا و زجاجات تجلی مینماید و لکن در هر زجاج بلون
 او در او جلوه مینماید * چنانچه مشهود است و جمیع
 دیده آید * باری سبب جدال معرض و مقبل لون
 و رنگ شده و لکن ما بین این دو رنگ فرقی است
 لا یحیی * این بصیغ الله ظاهر شده * و آن بصیغ
 هوی * و بصیغ مؤمن مقبل مجاهد بصیغ رحمن بوده *
 و بصیغ معرض منافق بصیغ شیطان * آن رنگ سبب
 علت تطهیر نفوس است از رنگ ماسوی الله * و این
 علت آلائش نفوس است بر نکهای مختلفه نفس
 و هوی * آن حیات باقیه عنایت فرماید * و این موت
 دائمه * آن منقطعین را بکوثر بقا هدایت فرماید *
 و این محتجبین را از قوم فناچشانند * از آن رائحه رحمن
 در مرور * و از این روائح شیطان * و مقصود صاحب
 مثنوی در این کلمات آن نبوده که موسی و فرعون
 در يك درجه بوده اند * فنمود بالله عن ذلك * چنانچه

بعضی از جهال چنین فهمیده اند • فعل موسی بر دین
 او کواهی است صادق چه که جدال او لله بوده
 و مقصود آنکه فرعون را از الوان فانیه نجات بخشد
 و بلون الله فایز نماید و خود در سبیل دوست شربت
 شهادت چشد • و لکن جدال فرعون برای آنکه
 جان خود و سلطنت خود را حفظ نماید • مقصود
 موسی اشتعال سراج الله بین ما سواه • و مقصود
 فرعون انجاد آن • *أَفَمَنْ يَنْفِقُ رُوحَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَنْ*
يَحْفَظُ نَفْسَهُ خَافَ سَبْعِينَ أَلْفَ نَقَابٍ فَالْهُوْلَاءُ
 لا یکادون یفقهون بیانا من الله العالم الحکیم • بلکه
 مقصود صاحب مثنوی آنکه سبب جنک موسی
 و فرعون رنگ شده • و لکن رنگ موسی رنگی بوده
 که اهل ملا اعلی خود را فدای آن رنگ نموده اند •
 و رنگ فرعون رنگی که اهل جحیم سفلی از آن احتراز
 نموده • خود صاحب مثنوی در مواضع عدیده ذکر
 فرعون نموده اگر ملاحظه کنید ادراک مینمائید که
 مقصود او این نبوده که بعضی نسبت میدهند •

وچه مقدار اظهار اشتیاق نموده که با احبای الهی
 مأنوس شود و خدمت دوستان حق فایز گردد •
 این است که در مقامی ذکر مینماید •
 ﴿ بی عنایات حق و خاصان حق •
 کر ملک باشد سیاهستش ورق ﴾
 باری ای سلمان • بر احبای حق القا کن که در
 کلمات احدی بدیده اعتراض ملاحظه مینماید بلکه
 بدیده شفقت و مرحمت مشاهده کنید • مگر آن
 نفوسیکه الیوم در رد الله الواح ناریه نوشته بر جمیع
 نفوس حتم است که بر رد من رد علی الله آنچه قادر
 باشند بنویسند • كذلك قدر من لدن مقتدر قدیر •
 چه که الیوم نصرت حق بذکر و بیان است نه بسیف
 و امثال آن • كذلك نزلنا من قبل و حیثذ ان انتم
 تعرفون • فوالذی ینطق حیثذ فی کل شیء بانه
 لا اله الا هو که اگر نفسی در رد من رد علی الله
 کلمه مر قوم دارد مقامی باو عنایت شود که جمیع اهل
 ملا اعلی حسرت آن مقام برند و جمیع اقلام ممکنات

از ذکر آن مقام عاجز • و آلسُن کائنات از وصفش
 قاصر چه که هر نفسی الیوم بر این امر اقدس ارفع
 امنع مستقیم شود مقابل است با کل من فی السموات
 والارض وکانت الله علی ذلك شهید وعلیم • أن
 یا احبباء الله لا تستقروا علی فراش الراحة واذ اعرفتم
 بآراءکم وسمعتهم ما ورد علیه قوموا علی النصر • ثم
 انطقوا ولا تصمتوا اقل من آن • وان هذا خیر لكم
 من کنوز ما کان وما یکون لو أنتم من العارفين •
 اینست نصیح قلم اعلی عباد الله را •

باری ای سلمان • بدان که هرگز احدی از عباد که
 فی الجمله شعور داشته قائل باین نشده که مقبل و معرض
 و موحد و مشرک در یک مقام و درجه باشند • و اینکه
 شنیده اید و یاد بعضی از کتب قبل دیده اید مقصود
 در ساحت قدس حق است • و اینکه ذکر شد اسماء
 در ملکوت اسماء واحدند • ملکوت را موهوم
 بدان ملکوت و جبروت و لاهوت الیوم طائف
 عرشد • و از افاضه این مراتب و عوالم که در این

مقام مشهور است عوالم لاهوت و جبروت و ملکوت
 و فوق آن در مواقع خود موجود و بر قرارند * تفصیل
 این مقامات جائز نه و در سماء مشیت معلق الی ان یزله
 الله بالفضل و انه علی کل شیء قدير * باری در ساحت
 حق کل اسماء واحد بوده و خواهند بود و این قبل از
 ظهور کلمه فصلیه است * مثلاً ملاحظه کن که الیوم
 جمیع مظاهر اسماء در ملکوت خود بین یدی الله
 مشهود * و هم چنین مطالع صفات و کل ما کان
 و بمقتضای استوای هیکل قدم بر عرش عدل عنایتش
 نسبت بجمیع علی حد سواء بوده * و لکن بعد از
 القای کلمه تفریق و تفصیل ما بین عباد موجود
 و مشهود * چنانچه هر نفسیکه بکلمه بلی موفق شد
 بکل خیر فائز * قسم بحزن جمال ذو الجلال که از
 برای مقبل مقامی مقدر شده که اگر اقل من سم
 ابره از آن مقام بر اهل ارض ظاهر شود جمیع از
 شوق هلاک شوند * اینست که در حیات ظاهره
 مقامات مؤمنین از خود مؤمنین مستور شده * و هر

تفسیکه موقن نشد بذکر بلی عند الله غیر مذکور •
 فتعوذ بالله عما قدر له من عذاب الذی لا عدل له •
 ای سلمان • بر عباد کلمات رحمن را القا کن و بگو
 خود را از ذناب ارض حفظ نمائید • و بسختمای
 مزخرف که بعضی بآن ناطقند گوش مدهید سمع را
 برای اصغای کلمات • طهر دارید • و قلب را برای عرفان
 جہالم منزّه کنید از کل آنچه خلق شده •

ای سلمان • القا کن که بسا از اسحار که تجلی
 جہال مختار بر قلوب شما مرور نمود و شما را بدون خود
 مشغول یافت و بمقرّ قرار خود راجع شد •

ای سلمان • بگو ای عباد بر اثر حق مشی نمائید
 و در افعال مظهر قدم تفکر کنید و در کلماتش تدبّر •
 که شاید بعین کوثر یزوال ذوالجلال فائز شوید •
 و اگر مقبل و معترض در یک مقام باشند و عوالم الهی
 منحصر باین عالم بود هرگز ظنور قلم خود را بدست
 اعدا نمیکذاشت و جان فدائینمود • قسم بافتاب بحر
 امر که اگر ناس بر شعی از شوق و اشتیاق جہال مختار

در حینیکه آن هیكل صمدانیرا در هوا آویختند مطلع
 شوند جمیع از شوق جان در سبیل این ظاهر عز
 ربانی دهند * باری شکر بطوطی داده اند وز بل
 بچمل * زاغ از نغمه بلبل بی نصیب * و خفاش از شماع
 شمس در گریز *

ای سدان * ابتلایم در بین ملل و دول دایلی است
 قوی و حجتیست محکم * در مدت یست سنه
 شربت آبی براحت ننوشیدم و شبنم نیاسودم * گاهی
 در غلّ و زنجیر و گاهی گرفتار واسیر * و اگر ناظر
 بدنیای ما علیها بودیم هرگز باین بلا گرفتار نمی شدیم *
 طوبی از برای نفسیکه از اثمار این مقام مرزوق شود
 و از حلاوت آن بچشد * از خدا بصر بخواید و ذائقه
 سالم طلب کنید چه که زردی بصر نقش یوسف و ذئب
 یکسان است * و در ذائقه مریض حنظل و شکر
 در يك مقام * و لکن امید وارم که از تفحات مقدس
 این ایام نفوسی ظاهر شوند که عالم و مافیها را بفلسی
 نخرند * و عری از کلّ ما سواه بشرط الله ناظر شوند *

و جان دادن در سبیل رحمن را آسپل شی شمرند *
 و از اعراض معرضین از صراط نلغزند * و در ظل
 دوست مقر کزینند * فیاء اوبی لهو لاء فیابشری
 لهو لاء * و یاعز لهو لاء و یاشرفاً لهو لاء * تالله حوریات
 عرفات اعلی از شوق لقای این نفوس نیارامند * و اهل
 ملا بقا از اشتیاق نیاسایند * کذلک اختص الله
 هو لاء لنفسه و جعلهم منقطعاً عن العالمین *

ای سلمان * احزان وارده قلم رحمن را از ذکر
 مقامات احدیه منع نموده * ضر بمقامی رسیده مقر
 عزیزا که اگر جمیع ما کان برخوان نعمتش حاضر
 شوند والی آخر لا آخر له از آنچه موجود است متنعم
 کردند ابداً کسی را حرفی نه نسبت بخل داده اند *
 و باطراف نوشته که شهریه مارا قطع کرده اند *
 ردالت و پست فطرتیرا ملاحظه کن که برای
 جلب زخارف از ناس و افترای بجمال قدم این کونه
 مفتریات باطراف نوشته و فرستاده اند * با اینکه
 تو در اینجا بوده و دیده که ابداً این عبد شهریه این قوم را

بچشم خود ندیده و آنچه هست در بیرون قسمت
 شده بهر نفسی داده میشود * مع ذلك بعض تضييع
 امر الله واخذ دينار این قسم معمول داشته اند که
 شنیده * قسم بجمال قدم که اول ضری که بر این
 غلام وارد شد این بود که قبول شهریه از دولت نمود
 و اگر این نفوس همراه نبودند البته قبول نمی کردم *
 و تو مطلع شده که چه مقدار امر بر مهاجرین صعب
 شده و مع ذلك جميع شا کریم و در قضای الهی راضی
 و صابر * لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا * علیه توکلنا
 فی کل الامور * و این قوم که با طرف شکایت شهریه
 نمایند و تکدی میکنند ادعای ربوبیت نمایند و از
 حق معرض * دیگر در شأن آن نفوس که متابعت
 این گروه نموده اند ملاحظه کن * اَفِ لَهُمْ وَلِن
 اَتْبِعُهُمْ فَاَسُوفُ يَا خُدَمَ زَبَانِيَةِ الْقَهْرِ مِنْ لَدُنْ عَرِيْزٍ مُّقْتَدِرٍ
 قِيَوْمٍ * وَلَنْ يَجِدَنَّ لَّا نَقْسَمُ مِنْ مُّعِيْنٍ وَلَا نَاصِرٍ *
 كذلك نزل بالحق من جبروت الله المهيم من العزيز
 المحبوب * والبهاء عليك يا سلمان وعلى الذين ما باعوا

كلمات الله بتوهمات مردود •

﴿ هو الناظر من أفقه الأعلى ﴾

يا عبد الوهّاب عليك بهاء الله العزيز الوهّاب •
 اسمع نداء المظلوم انه يذكرك في سجن عكاه بما كان
 بحر الرحمة للامكان ونقحة الرحمن لأهل الأديان •
 طوبى لمن وجد تفحات الوحي وأخذ الكتاب بقوة
 من لدى الله رب العالمين • انا سمعنا نداءك من كتابك
 ذكرك بما يقربك الى افق الظهور في أيام الله العزيز
 الحميد • انا فتحنا باب العرفان بمفتاح البيان ولكن
 القوم في ضلال مبين • نبذوا كتاب الله وراءهم
 متمسكين بما عندهم من همزات المتوهمين • قل يا قوم
 خافوا الله قد أتى اليوم والقيوم ينادى بأعلى النداء
 قوموا عن رقدهم وهم يمشون على كعبهم •
 قد طوى بساط الأوهام وأتى الرحمن بأمر عظيم •
 انه هو النبأ العظيم الذي أنزل ذكره الرحمن
 في الفرقان • طوبى لمن وجد عرف البيان وفاز بهذا

اليوم البديع * قل يا قوم لا تمنعوا أنفسكم عن البحر
 الأعظم ولا تتبعوا كل جاهل بميده بشر الذين آمنوا
 هناك * قل طوبى لكم بما سمعتم النداء من الافق الاعلى
 واقبلتم اليه سوف ترون ثمرات اعمالكم من لدى الله
 المقتدر القدير *

يا وهاب اذا اجتذبتك ندائى الاحلى وصرير
 قلمى الاعلى قل * الهى الهى لك الحمد بما فتحت
 على وجوه اوليائك ابواب الحكمة والعرفان *
 وهديتهم الى صراطك ونورت قلوبهم بنور معرفتك
 وعرفتهم ما يقربهم الى ساحة قدسك * اى رب
 اسالك بالذين سرعوا الى مقر الفساد شوقا للقائك
 وماهنتهم مسطوة الامراء عن التوجه اليك
 والاعتراف بما انزلته فى كتابك * ثم بالذين اقبلوا الى
 افقك باذنك وقاموا لدى باب عظمتك وسمعوا نداءك
 وشاهدوا افق ظهورك وطافوا حول ارادتك ان
 تقدر لا وليائك ما يؤيدهم على ذكرك وثنائك وتبليغ
 امرك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت

النفور الرحيم * يا قلمي الاعلى بدل اللغه الفصحى
باللغة النوراء *

بگو لله الحمد امروز افق سماء عرفان بافتاب
حقیقت روشن و منور * مکلم طود بر عرش ظهور
مستوی * از حقیف سدره منتهی کلمه مبارکه قد اتی
الموعود اصفا میشود * باید آنجناب بنور بیان و نار
سدره قلوب و افنده را منور و مشتعل نمایند تا کل
فائز شوند با آنچه که از برای آن موجود شده اند *
اینمظلوم از اول یوم الی حین من غیر ستر و حجاب
کلرا بما اراده الله دعوت نمود * طوبی از برای
نفوسیکه بحواب فائز گشتند و بکلمه بلی ناطق شدند *
سبحان الله معلوم نیست معر ضاین بچه تمسک نموده اند *
آیات عالمرا احاطه نموده و ینبات اظهر من الشمس
مع ذلك عباد غافل و محجوب الا من شاء الله * ولکن
قدرت حق سبقت گرفته و اقتدار کله احاطه کرده
بشائیکه مع اعراض ملوک و مملوک و عبده اوهام
ومع استعداد و منع کل نور امر در هر ارضی مشرق

مشاهده ميكرده * سوف يظهر ما انزلناه في الزبر
والالواح كما ظهر ما أخبرنا القوم به من قبل انه هو
المميز العلام *

وأما ما سألت عن الروح وبقائه بعد صعوده *
فاعلم انه يصمد حين ارتقائه الى أن يحضرين يدي الله
في هيكل لا تغيره النرون والأعمار ولا حوادث
العالم وما يظهر فيه ويكون باقياً بدوام ملكوت
الله وسلطانه وجبروته واقتداره * ومنه تظهر آثار الله
وصناته وعناية الله والطفه * إن القلم لا يقدر ان
يتحرك على ذكر هذا المقام وعلوه وسموه على ما هو
عليه وتدخله يد الفضل الى مقام لا يعرف بالبيان
ولا يذكر بما في الامكان * طوبى لروح خرج من
البدن مقدساً عن شبهات الامم * انه يتحرك في هواء
ارادة ربه ويدخل في الجنة العليا وتطوفه طلمعت
الفردوس الأعلى ويعاشر أنبياء الله وأوليائه ويتكلم
معهم ويقص عليهم ما ورد عليه في سبيل الله رب
العالمين * لو يطلع احد على ما قدر له في عوالم الله رب

العرش والثرى لیشتعل فی الحین شوقاً لذلك المقام
الأمنع الأرفع الأقدس الأبعی *

بلسان پارسی بشنو * یا عبد الوهاب علیک بهائی *

اینکه سؤال از بقای روح نمودی اینمظلوم شهادت
میده بر بقای آن * واینکه سؤال از کیفیت آن

نمودی انه لا یوصف ولا ینبغی ان ینکر الا علی قدر

معلوم * انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق بصراط

مستقیم حق آمده اند * و مقصود آنکه عباد تربیت

شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع

قصده رفیق اعلی نمایند * لعمر الله اشراقات آن ارواح

سبب ترقیات عالم و مقامات امم است * ایشانند، ایه

وجود و علت عظمی از برای ظهورات و صنایع عالم *

بهم تمطر السحاب و تثبت الأرض * هیچ شیء از

اشیاء بی سبب و علت و مبدأ، وجود نه و سبب اعظم

ارواح مجرد بوده و خواهد بود * و فرق این عالم با آن

عالم مثل فرق عالم جنین و این عالم است * باری بعد از

صعود بین بدی الله حاضر میشود بهیکلیکه لائق بقاء

ولاتق آن عالم است * این بقاء بقاء زمانی است نه
 بقاء ذاتی چه که مسبقست بدات * و بقاء ذاتی غیر
 مسبوق و آن مخصوص است بحق جلّ جلاله
 طریقی للعارفین * اگر در اعمال انبیاء تفکر نمائی
 یقین مبین شهادت میدهی که غیر این عالم
 عالمهاست * حکمای ارض چنانچه در لوح حکمت
 از قلم اعلی نازل اکثری بآنچه در کتب الهی نازل
 قائل و مترفند * و ایکن طبیعتی که بطبیعت قائلند
 درباره انبیاء نوشته اند که ایشان حکیم بوده اند و نظر
 بر بیت عباد ذکر مراتب جنت و نار و ثواب و عذاب
 نموده اند * حال ملاحظه نمائید جمیع در هر عالمیکه
 بوده هستند انبیاء را مقدم بر کل میدانند * بعضی
 آن جواهر مجرّده را حکیم میگویند * و برخی من
 قبل الله میدانند * حال امثال این نفوس اگر عوالم
 الهی را منحصر باین عالم میدانستند هرگز خود را
 بدست اعداء نمیدادند * و عذاب و مشقاتیکه شبه و مثل
 نداشته تحمل نمی فرمودند * اگر نفسی بقلب صافی

و بصر حدید در آنچه از قلم اعلیٰ اشراق نموده تفکر نماید بلسان فطرت بآلآن قد حصص الحق ناطق گردد •

و اینکه از بهشت سؤال نمودید در کتاب ایقان نازل شده آنچه که کافیهست طوبی لله ارفین • جناب ﴿م ن﴾ علیه بهاء الله را تکبیر میرسانیم • امروز باید اولیاء بخدمت امر مشغول باشند • و خدمت تبلیغ است آن م بحکمت و بیان • باید کل بآن متمسک باشند • از حق میطلبیم شما را تأیید فرماید و مدد نماید بر آنچه سزاوار یوم اواست • و ند کر فی هذا المقام من سئی بعد الحسین • و ند کره بآبائی و نبشره بعنایتی • نسأل الله أن یوقفه علی ما یقر به الیه فی کل الأحوال •

﴿ هو البهی الأبهی ﴾

بنام خداوند یکتا عز توحید و تقرید • قلم اعلیٰ لا زال بر اسم اجبای خود متحرک و جاری و آنی

از فیوضات لایبدایات خود ممنوع و ساکن نه *
و نسیم فضلیه از مسکن احدیه بر کلّ اشیاء در کلّ حین
در هبوب بوده و خواهد بود * فتعالی من هذا النسیم
که اقرب من حین محبوبان حجیات غفلت و خود را
بمقرّ قدس و وحدت و شهود کشاند * و علیان صحرای
جهل و نادانیرا اقرب من لمح البصر بمنظر اکبر که
مقام عرفان متزل بیان است رساند * سبل هدایتش
از هیچ سالکی مستور نشده * و طرق عنایتش از
هیچ قاصدی ممنوع نگشته * و لکن چگونه نسایم
عنایت سبحان محتجبان وادی حرمانرا أخذ نماید مع
آنکه از نسیم قدس الهیه در کرزند و باجمال عزّ
صدانیه در محاربه و ستیز * لحاظ الله در فوق رؤس
ناظر واحدی بآن ملتفت نه * و ملکوت الله ما بین یدی
مشهود و نفسی بآن شاعر نه * بسا نسایم رحمن که از
مکمن عزّ سبحان در سحر کاهان بر محتجبان مرور
نموده و کلّ را در غفلت از جمال منان بر بستر نسیان
غافل یافته و بمقرّ عزّ فردوس اعظم که یمین عرش

ربّانی است و اجماع کشت • هرگز فیض از ممکن
 جودم منقطع نشده • و فضل از مخزن کرم مسدود
 نیامده • بد رحمت منبسطه ام بسی مبسوط و محیط
 و در قبضه اقتدارم کلّ اشیاء مقبوض و اسیر و لکن
 این فضل لا نهاییه و کرم لا بدایه گسائیرا اخذ نماید
 که در ظلّ تربیت یبده ملکوت کلّ شیء در آیند
 و در فضای روحانی سبقت رحمت کلّ شیء مقرر نمایند
 ملاحظه در حبه نماید که اگر بدست تربیت مظاهر
 اسماء در اراضی طیبیه جیده مبارکه زرع شود البته
 سنبلات عنایت و اثمار عرفان و حکمت الهی از او
 بنفسه نفسه ظاهر و مشهود گردد • و لکن اگر در
 اراضی جرّزه غیر مرضیه مطروح شود ابداً ثمری
 و اثری از او بوجود نیاید • كذلك قدیر من لدن عزیز
 قدیر • چنانچه این مقامات بر هر ذی بصری واضح
 و مبرهن است • و ضوح این سبیل محتاج بدلیل نه چه
 که بیصر مشاهده گردد و بنظر ظاهر ملاحظه شود
 لذا اگر کلّ ممکنات خود را از بدایع فضل الهیه

و تربیت سلطان احدیه محروم و ممنوع نمایند بامی بر
 هبوب اریاح فضلیه نبوده و نخواهد بود چه که
 خود خود را از سعاب رحمت و مکرمت صمدانیه
 ممنوع نموده اند و محتجب گشته اند • پس جهدی
 باید که خود را در ظل سدره ربانی کشانی تا از انوار
 فضل غیر متناهی مرزوق کردی • قسم بافتاب
 معانی که الیوم کل از او محتجب مانده اند که اگر
 جمیع ممکنات بینه صادق در ظل این شجره مبین در
 آیند و بر حبش مستقیم کردند هر آینه کل منخلع
 مبارکه یفعل ما یشاء و بحکم ما یرید منخلع و فایز آیند •
 وَلَا یَقِلُّ ذَکَ الْاَ الَّذِیْنَ اِنْقَطَعُوا عَنِ کُلِّ مَنْ فِی
 السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ وَهَرَبُوا مِنْ اَنْفُسِهِمْ اِلَى نَفْسِ
 اللّٰهِ الْمَهِیْمِنِ الْاَیُّوْمَ • حال ملاحظه نمائید اگر نفسی
 خود را از این نسیان سعاب ربانی محروم نماید و بکلمات
 لا یسمن ولا یغنی قناعت کند چگونه لایق این
 فضل عظمی و عطیه کبری گردد لافونفسی الحق
 ان یتحقّ بذک الّا عباد مکرمون •

ای نصیر * ای عبد من تالله الحق غلام روحی
 بارحیق ابھی در فوق کل رؤس الیوم ناظر و واقف که
 کرا نظر بر او افتد و من غیر اشاره از کف بیضایش اخذ
 نموده بیاشامد و لکن هنوز احدی فایز باین سلسال
 بی مثال سلطان لا یزال نشده الا معدودی و هم
 فی جنة الاعلی فوق الجنان علی سرر التکین م
 مستقرّون * تالله لن یسبّهم الارایا و لا مظاهر الاسماء
 و لا کلّ ما کان و ما یكون ان انتم من العارفين *
 ای نصیر * این نه آیامیست که عرفان عارفین و ادراک
 مدرکین فضلش ادراک نماید تا چهره سد بنفایلین و محتجبین
 واکر بصر را از حجبات اکبر مطهر سازی فضلی
 مشاهده نمائی که از اول لا اول الی آخر لا آخر شبیه
 و مثل و ند و نظیر و مثال از برایش نه بینی * و لکن لسان
 الله بجه بیان ناطق شود که محتجبان درک او نمایند *
 و الا برار شربون من رحیق القدس علی اسمی الابھی
 من ملکوت الاعلی ولم یکن لدونهم من نصیب *
 باری نامه تو بمقرّ اقدس وارد و ناله و حنین تو

مسموع آمد * در اول مکتوب این عبارت مذکور بود *

* کر چه دورم بظاهر از بر تو *

إِنَّمَا الْقَلْبُ وَالْفُؤَادُ لَدَيْكَ *

بدانکه در ظاهر هم دور نبوده بلکه تورا به یکلی مبعوث نمودیم و امر بدخول در رضوان قدس محبوب فرمودیم و تو توقف نموده در فتای باب متحیرا قائم شده و هنوز فایز برود در مدینه قدس صمدانیه و مقر عز رحمانیه نشده * حال ملاحظه نما که باب فضل مفتوح و تو مأمور بدخول * و لکن تو خود را بظنون و اوهام محتجب نموده از مقر قرب دور مانده * تالله الحق در کل حین تو و امثال تو مشهودند که بعضی در عقبه سؤال واقفند و برخی در عقبه حیرت متوقف و بعضی در عقبه اسماء محتجب * پس بشنودای منادی عظمت را که در کل حین از کل جهات تورا و کل اشیا را ندا میفرماید که تالله الحق قد ظهر منزل القدر فی المنظر الا کبر و ظهر ما لا ظهر اذا أخذت الزلزال مظاهر الاسماء و کل من فی الارض

والسَّامُوا كَثْرَمَ كَفَرُوا ثُمَّ تَفَرَّ • قُلْ يَأْتِيَوْمَ تَأْتِيهِ الْقَمَرُ
 الْمَطْبُورَةُ قَدْ كَسَفَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ اضْطَرَبَ الْقَمَرُ لِأَنَّ
 بَحْرَ الْأَعْظَمِ تَمُوجُ فِي ذَاتِهِ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ الْكَبِيرِ •
 يَا قَوْمِ فَاعْرِفُوا قُدْرَتَنَا الْإِيَّامَ لِأَنَّ فِيهَا جَرَى
 السَّلْبِيلِ وَالتَّسْنِيمِ ثُمَّ هَذَا السُّكُوتُ الْمُقَدَّسُ الْأَطْهَرُ
 إِذَا وَلَّوْا وَجُوهَهُمْ إِلَيْهِ وَلَا تَلْفُتُوا إِلَى كُلِّ مَمِينٍ كَذِبٍ •
 بَايِنِ نَدَائِي خَوْشٍ وَبَيَانِ وَنَفْسُهُ قَدِيسٌ سَبْعَانِي كَهْ دَرِ كُلِّ
 حِينٍ بِأَبْدَعِ الْحَيَّانِ فَاطِقٍ وَمُنَى اسْتِ أَحَدِي دَرِ نَفْسِ
 خُودِ مَسْتَشْمِرِ نَشْدَةٍ إِذَا قَدِصَمْتُ كُلِّ ذِي عَيْنٍ وَصَمْتُ
 كُلِّ ذِي أُذُنٍ وَبِكَمْتُ كُلِّ ذِي لِسَانٍ وَاحْتَجَبْتُ كُلِّ
 ذِي قَلْبٍ وَجَوَلْتُ كُلِّ ذِي عِلْمٍ وَمَنْعْتُ كُلِّ ذِي عِرْفَانٍ إِلَّا
 مِنْ آيَةِ اللَّهِ بِخُضْلِهِ وَانْقَطَعُ مِنَ الْمَالِينِ •

ای نصیر • در ظاهر او تو لم بکلمة ثانی از اسم
 بر کل ممکنات تجلی فرمودم بشأ نیکه احدی را مجال
 اعراض و اعتراض نبوده و جمیع عباد را برضوان قدس
 بیزدالم دعوت فرمودم و بکورت قدس لا یزال خواندم
 مشاهده شد که چه مقدار ظالم و بنی از اصحاب ضلال

ظاهر بشأینکه لَنْ یُحْصِیَهُ اِلَّا اللهُ • تا آنکه بالاخره
 جسد منیر مراد هوا آویختند و برصاص غل
 و بنضاء مجروح ساختند تا آنکه روح بر فیتق اعلی راجع
 شد و بقیص ابھی ناظر واحدی تفکر نمود که بجهت
 جهت این ضرر را از عباد خود قبول فرمودم چه که اگر
 تفکر مینمودند در ظهور ثانیم باسی از اسمایم از جهالم
 محتجب نمیدانند • این است شأن این عباد و رتبه و مقام
 ایشان • دَعْ ذِکْرَکُمْ وَمَا یَجْرِی مِنْ قَلْبِهِمْ وَیُخْرِجُ مِنْ
 فِہِم • با اینکه در جمیع الواح بیان جمیع عبادم را
 مأمور فرمودم که از ظهور بعدم غافل نمانند و محجبات
 اسماء و اشارات از ملیک صفات محتجب نگردند •
 و حال تو ملاحظه کن که باختجابم کفایت نشده
 چه مقدار از احجار ظنون بر شجره عز مکنون من
 غیر تعطیل و تعویق انداخته اند و بیانم کفایت ننموده
 تا آنکه اسمی از اسمایم که بحر فی اورا خلق فرمودم
 و بنفحة حیات بخشیدم بمحاربه بر جهالم بر خواست •
 تَاللهِ الْحَقِّ بَانْکَارِ وَاسْتِکْبَارِی بِجِہَالِ مَخْتَارِ مَعَارِضِ

نمود که شبهی از برای آن متصور نه و مع ذلك نظر بانکه
 ناس را بی بصرو بی شعور فرض نموده و جمیع عقول را
 معلق برد و قبول خود دیده فعل منکر خود را بجمال
 اطهر نسبت داده که در مداین الله اشتهار دهد
 که شاید باین وسوس و حیل ناس را از علة العال محروم
 سازد مع آنکه اول این امر از جمیع مستور بوده
 و احدی مطلع نه جز ذن و نفس واحد منها الذی سئى
 باحد استشهد فی سبیل ربّه و رجع الی مقرّ القصوى
 و الآخر الذی سئى بالکلیم کان موجوداً حینئذ بین
 یدینا * باری بیان را از این مقام منصرف نمودیم چه
 که حیف است قلم تقدیر باین اذکار تحریر نماید *
 حال تو راجع شو بمنظر اکبر در اقل من حین
 و خود را بین یدى رب العالمین ملاحظه کن و تفکر
 در این ظهور منیع مبذول دار * و هم چنین بطرف حدید
 در حجج مرسلین ملاحظه کن و بشرط انصاف ناظر
 شو که این عباد بچه مؤمن شده اند که الیوم فوق
 آنرا بیصر ظاهر ملاحظه نموده اند * اگر بظهور

آیات آفاقیه و انفسیه بمظاهر احدیه موقن کشته اند
 تالله قد ملئت الآفاق من تجلیات هذا الاشرار
 بشأ نیکه اهل ملل قبل شهادت دهند تا چهرسد باهل
 سبل هدایت * و این قدرت مشهود را جز منکر عنود
 نفسی انکار نماید * و اگر با آیات منزله ناظرند قد
 احاطت الوجود من الغیب والشهود * و بشائی از غمام
 فضل امریه و مسحاب فیض احدیه هاطل که در
 یکساعت معادل الف بیت نازل * و اگر ملاحظه ضعف
 عباد و فساد من فی البلاد نمیشد البته اذن داده میشد
 که کل بین یدی عرش اعظم حاضر شوند و تفحات
 روح القدس اگر مرا بیصر ظاهر مشاهده نمایند *
 عجب است از این عباد غافل نابالغ که در این مدت
 که شمس جمال ذوالجلال در وسط زوال مشرق
 و لائح بوده احدی بیصر خود ناظر نشده و بنفس
 خود مستشعر نکشته * و این غفلت نبوده مگر آنکه
 جمیع خود را بحجیات غلیظه اوهام از عرفان ملیک
 علام منع نموده اند و باوهن البیوت از مدینه طیبه

محکمه صمدانیه محروم مانده اند * ای عباد از سراب
 و هم کدره بمنبع معین یقین رب العالمین بشتابید * و در
 شاطی کوتر رحمة للمقرین مقرن نمائید * و بکوی قوم
 قدری بشه و رانید و جمال علی اعلی را مره آخری در
 هوا بغضاء معلق مسازید * و روح را بر صلیب غل مزیند
 و یوسف ابھی را بچب حسد مبتلا مکنید * و رأس
 مطهر مبین را بسیف کین مقطوع مسازید و دیار بدیار
 مگردانید * تا لله قد ورد علی کل ذلك ولكن الناس
 هم لا یشهدون * بازی در کلمات قدسم و اشارات انسم
 لحظات عنایتم بدوستانم ناغر * و در حقیقت او آیه
 مخاطب در کل خطاب دوستان حق بوده و خواهد
 بود * پس ای دوستان من تا آفاق محدوده را از فراق
 نیر احدیه محزون و مکدر نیابید سعی نموده که بانوار
 تجلیات عز صمدیه اش مستنیر گردید و از منبع فیض
 رحمانیه و مدد فضل سلطان احدیه محروم نشوید *
 فیار و حاکم یتوجه الیه بقلبه و یتظل فی ظله و یتقر
 الی فناء قدسه و یمهرب عن دونه و یصل الی معین هدایته

كذلك يأمركم روح الاعظم ان أنتم من السامعين •
 در این حین روح نقطه اعلی بر عین عرش ابهی واقف
 و بدین کلمات منیعه طیبه مبارکه لائحه واضحه تکلم
 میفرماید • ای نبد کان من مقصودی از ظهورم
 و منظوری از طلوعم جز بشارت بر جمال مجربم
 نبوده و نخواهد بود • حجیات و هیة و سبحات فلیظه
 که در بین ناس سدی بود محکم و ایشانرا از سلطان
 عزّ قدّم ممنوع میداشت جمیع را بمضد قدرتّم و ید
 قوتّم خرق فرمودم چنانچه مشاهده نموده اید که
 در حین ظهور جمالم ناس بچه اوهام از عرفانم محتجب
 ماندند • و در بیان بلسان قدرت جمیع را نصیحت
 فرمودم که در حین ظهور هیچ شیء از اشیاء چه از
 حروفات و چه از رایا و چه از آنچه در کلّ آسمانها
 و زمین خلق شده از عرفان نفس ظهور محتجب نمانند
 چه که لم یزل ذات قدّم بنفس خود معروف بوده
 و دون او در ساحت قلوس معدوم صرف و مفقود
 بختند • کیف یمصل المخلوق الی خالقه و المفقود الی

سلطان الوجود لا فوالذی نفسی یده بل یصلن الی
 ما قدر لهم من آثار ظهوراته * وكذلك نزلنا الأمر
 فی کلّ اللوح ان أنتم تنظرون * باجمیع این وصایای
 محکمه ونصایح متقنه بعد از ظهور جمال که انوارش
 جمیع ممکنات را احاطه فرموده وبشائی ظاهر ولائح
 شده که عیون ابداع شبه آن ادراک نموده مع ذلك
 بعضی باعراض صرف قیام نموده اید و برخی بمعاربه
 برخواسته اید و بعضی بلا ونم تمسک جسته و تشبث
 نموده اید * فبئس ما فعلتم فی أنفسکم وظننتم بظنونکم
 فوجالی کلّ من فی السموات والأرض الیوم ین یدی
 ربّ الأرباب مثل کفّ تراب مشهود است * فطوبی
 لمن عرج الی معارج القدس وصعد الی مواقع الانس
 وعرف منظر الله المهیمن القیوم * حال انصاف دهید
 اگر از این جمال احدیه و شریعه جاریه و شمس مشرقه
 و صحاب مرتفعه و رحمت منبسطه و قدرت محیطه
 خود را محروم سازید بکدام جهت توجه غائبید
 لا فوالذی نفسی یده لم یکن لکم مقرّ الا فی أصل

الجحیم • طهر وارمد عیونکم ثم افتحوها بحبی ثم
 تجسسوا فی أقطار السموات والأرض هل تجدون
 رحمة أكبر عما ظهر لافو منظری الأكبر لو أنتم
 من العارفين • ولو تدورن فی الآفاق هل ترون قدرة
 أبداع من قدرة ربکم الرحمن لافو نفسی المنان لو أنتم
 من الشاعرين • باری ای عباد نظر کل را از کل جهات
 منصرف داشتم که شاید در حین ظهورم محتجب نمائید
 واز مقصود اصلی غافل نشوید • حال ملاحظه میشود
 که کل مثل امم قبل بل که اشد و اعظم بحجبات
 وهمیه و اشارات قلبیه و دلالات رقیه از مظهر جمال
 احدیه دور مانده اید و مع ذلك تحسبون انکم محسنون
 و مهتدون لافو نفس البهائم لو أنتم تتفكرون • و کاش
 بهمین مقدارها اکتفا مینمودید و دست کین بر
 سدره مبین مرتفع نمینمودید • آخر ای غافلان سبب
 شهادتم چه بود و مقصود از انفاق روحم چه • اگر
 بگوئید که احکام منزله بود این احکام فرع عرفان
 بوده و خواهد بود • و نفوسیکه از اصل محتجب

مانده اند چگونه بفرع آن تشبث نمایند • و اگر
بگوئید مقصود حر و وقت و صرا یا بوده اند کل باراده
خلق شده و خواهند شد • یا قوم خافوا عن الله ولا
تقیسوا نفسه بنفوسکم ولا شئونه بشئونکم ولا جماله
بجمالکم ولا آثاره بآثارکم ولا قوله بأقوالکم ولا
سلطته بما فیکم و بینکم ولا کلماته بکلماتکم ولا یاتیه
ببیانکم ولا مشیتیه بمشیتکم ولا سکونیه بسکونکم
اھرا الله یا ملا البیان و کونوا من المتقین • ان آتمتم
بنفسی تالله هذا نفسی وان آتمتم بأیاتی تالله نزل من
عنده مالا نزل علی أحد من قبل • و اذا أشهد بذلك ذاتی
ثم کینونتی ثم قلبی و لسانی و عن و راقی یشهد علیه
ما ینظرون من عنده ان آتمتم من العارفين • ای ملا بیان
خود را از نفس قدس رحمن ممنوع نمائید و تشبث
باین را آن مجوئید من شاء فلیسمع نجات الروح و من
أعرض فانه خیر سامع و علیم • ای ملا بیان آیاملاحظه
نموده اید که در عشرين از سنین در مقابل اعدا بنفس
خود قیام فرمودم • بسا از ایالی که جمیع در بستر راحت

خفته بودید و این جمال احدیت در مقابل مشرکین
 ظاهر و قائم و چه ایامها که خوفالاً نفسکم در حجیات
 ستر خود را محفوظ و مستوره پیداشدید و جمال عزتمکین
 در مابین مشرکین واضح و لائح و هویدا و مع ذلك
 اکتفا با آنچه اعدا وارد آورده اند ننموده اید * کثیری
 از شما بحاربه بر جمال احدیه قیام نموده اید * تالله اذا
 تبکی عینی و یحترق قلبی و یضطرب کینونی و یقشعر
 جلدی و یدق عظمی و یتزلزل ارکانی و لم ادر ما تریدون
 من بعد ان تعلموا به و تردوا علیه بل انا کننا طالما
 بكل ذلك و کل عندنا فی الواح عز محفوظ * حال
 اینست کلمات منزله اُحلی که لسان علی اعلی بآن
 ناطق شده * پس خوشا بحال آنکه کلمات الله را اصفا
 نماید و از کل من فی الأرض و السماء و از آنچه در او
 خلق شده خود را مظهر نموده بمدینه بقا که فنای
 قدس اعز ابهی است وارد شود * فهینثا لله و قنین
 و الواردین * و طوبی لمن ینظر کلمات الله بصره و لا یلتفت
 الی اعراض العالمین * چه که هر نفسی را الیوم بمثل

این عالم خلق، فرموده ایم چنانچه در عالم مُدن مختلفه
 و قراء متغیره و هم چنین از اشجار و اثمار و اوراق
 و اغصان و افنان و بحار و جبال و کُلّ آنچه در او
 مشهود است همین قسم در انسان کُلّ این اشیاء
 مختلفه موجود است * پس یکنفس حکم عالم بر او
 اطلاق میشود و لکن در مؤمنین شئونات قدسیّه
 مشهود است * مثلاً سماه علم و ارض سکون و اشجار
 توحید و افنان تفرید و اغصان تجرید و اوراق ایقان
 و ازهار حبّ جمال رحمن و بحور علمیه و انهار حکمیّه
 و لآلی عزّ صمدیه موجود * و مؤمنین هم دو قسم
 مشاهده میشوند از بعضی این عنایت الهیه مستور
 چه که خود را بحجیات نالایقه از مشاهده این رحمت
 منبسطه محروم داشته اند و بعضی بعنایت رحمن
 بصرشان مفتوح شده و بلحظات الله در آنچه در انفس
 ایشان ودیمه گذاشته شده تفرّس می نمایند و آثار
 قدرت الهیه و بدایع ظهورات صنع ربّانیّه را در خود
 بیصر ظاهر و باطن مشاهده مینمایند و هر نفسیکه باین

مقام فایز شد یوم یغنی الله کلاً من سمته فایز شده
 و ادراک آن یوم را نموده و بشأنی خود را در ظل غنای
 ربّ خود مشاهده مینماید که جمیع اشیا را از آنچه
 در آسمانها و زمین مخلوق شده در خود ملاحظه مینماید
 بلکه خود را محیط بر کلّ مشاهده کنند لو ينظر
 بصر الله • و اگر نفسی از این نفوس بثبوت راسخ
 متین در امر الله قیام نماید هر آینه غلبه مینماید بر کلّ
 اهل این عالم • و یشهد بذلك ما حركك عليه لسان الله
 بسطان القوة والقدرة والغلبة بان تالله الحق لو يقوم
 احدٌ على حبّ البهاء في أرض الانشاء ومحارب معه
 كلّ من في الأرض والسماء ليغلبه الله عليهم اظهارة
 لقدرته و ابرازاً لسلطنته وكذلك كانت قدر قربك محيطاً
 على العالمين • و چون در هر شیء حکم کلّ شیء
 مشاهده میشود اینست که بر واحد حکم کلّ جاری
 شده و اینست سر آنچه بمظهر تقسم من قبل الهام شده
 ﴿ مَنْ أَحْيَا نَفْسًا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا ﴾ چون
 در یک نفس جمیع آنچه در عالم است موجود لذا

میفرماید • اگر نفسی نفسی را حیات دهد مثل آنست
 که جمیع ناس را حیات بخشیده و اگر نفسی نفسی
 را قتل نماید مثل آنست که جمیع عالم را قتل نموده اذاً
 تفکر وافی ذلك یا اولی الفکر • و همچنین در مشرکین
 بهمین بصر ملاحظه نمائید ولیکن در این نفوس ضد
 آنچه مذکور شده مشهود آید • مثلاً سماء اعراض و ارض
 غل و اشجار بفضاء و افنان حسد و اغصان کبر و أوراق
 بنی و اوراق فحشاء این چنین تفصیل دادیم از برای شما
 بلسان مختار که شاید در بحور حکمیّه و معارف الهیّه
 تعمّس نمائید و بر فُذک اُبعی که بر بحر کبریاء الیوم
 جاریست تمسک جسته از واردین او محسوب شوید •
 پس خوشا حال شما اگر از محرومان نباشید • بگو
 بمحتجبین از جہالم که قسم بساطان عزّ اجلالم که این
 شمس مشرقه از افق عزّ احدیّه با کلام غلّ مستور
 نماید و بحجیات بفضاء محجوب نکرده • و در کلّ حین
 در قطب زوال مشرق و مغرب و بندهاء ملیح حزین
 میفرماید که • ای عباد خود را از اشراق این شمس

لایح ممنوع مسازید و از حرم خلد ربانی خود را محروم
 مدارید • اینست حرم الهی در مابین شما • و این است
 بیت رحمانی که مابین اهل عالم در هر کل انسانی
 حرکت مینماید و مشی میفرماید • و اینست منای
 عالمین و شمر عز توحید و مقام قدس تفرید و جل الله
 المقتدر العزیز الفرید که در مابین خلق ظاهر شده
 و مشهود گشته • جمیع مقرّین بر جای این یوم جان
 داده اند و شما ای محتجین خود را باین و آن مشغول
 نموده از منظر سبحان دور مانده اید • فوا حسرة علیکم
 یا ملأ الواقفین • قسم بخدا آنچه بر مظاهر احدیه
 وارد شده و میشود از احتجاب ناس بوده • مثلاً
 ملاحظه نما در ظهور اولم که باسفی علی تلیم در مابین
 آسمان و زمین ظاهر شد و کشف حجاب فرمود اول
 عنای عصر بر اعراض و اعتراض قیام نمودند اگر
 چه اعراض امثال این نفوس بر حسب ظاهر سبب
 اعراض خلق شد و لاکن در باطن خلق سبب
 اعراض این نفوس شده اند • مشاهده کن که اگر

ناس خود را حلق برآورد و قبول علماء و مشایخ نجف
 و دونه نمیساختند و مؤمن بالله میشدند مجال اعراض
 از برای این علماء نمی ماند چون خود را بی مرید و تنها
 ملاحظه مینمودند البته بساحت قدس الهی
 میشتافتند و لابد بشریه قدم فائز میکشند و حال
 اگر اهل بیان از تشبث بر رؤسا خود را مقدس
 نمایند البته در یوم الله از خمر معانی ربانی و فیض سبحان
 رحمت رحمانی محروم نگردند * باسم حجبات شایسته را
 بر درید * و اصنام تقایید را بقوت توحید بشکنید
 و بفضای رضوان قدس رحمن وارد شوید * نفس را
 از آرایش ماسوی الله مطهر نمائید و در موحن ابر
 کبری و مقر عصمت عظمی آسایش کنید * بحجاب
 نفس خود را محتجب سازید چه که هر نفس را کامل
 خلق نمود تا کمال صمیمیت و شهود آید * پس در این
 صورت هر نفسی بنفسه قابل ادراک جمال سبحان
 بوده و خواهد بود چه اگر قابل این مقام نباشد
 تکلیف از او ساقط * و در محضر حشر اکبر بین بدی الله

اگر از نفسی سؤال شود که چرا بجملم مؤمن نشده
 و از نفسم اعراض نموده و او متمسک شود بجمیع اهل
 عالم و معروض دارد که چون احسنی اقبال نمود
 و کل را معرض مشاهده نمودم لذا اقتدا بابشان نموده
 از جمال ابدیه دور مانده ام هرگز این عنبر مسوع
 نیاید و مقبول نکرده چه که ایمان هیچ نفسی بدون او
 معلق نبوده و نخواهد بود • این است از اسرار تنزیلی
 که در کل کتب سماوی بلسان جلیل قدرت نازل
 فرمودم و بقلم اقتدار ثبت نمودم • پس حال قدوی
 تفکر نمائید تا بصر ظاهر و باطن بلطافت حکمیه
 و جواهر آثار، لکوتیه که در این لوح منیمه ابدیه
 بخطاب محکمه مبرمه نازل فرمودم مشاهده نموده
 ادراک نمائید و خود را از مقر قصوی و سدره منتهی
 و سکن عز ابی حور مگردانید • آثار حق چون
 شمس بین آثار عباد او مشرق و لائحه است و هیچ شانی
 از شون او بدون او مشتبه نکرده • از مشرق عطش
 شمس علم و معانی مشرق و از رضوان مدادش نفعیت

رحمن مَرْسَلٌ فَهَيْبَتًا لِّلْعَارَفِينَ •

باری ای برادران • قسم بجمال رحمن که اگر نه
 این بود که مشاهده شده معدودی محدود که قَدْ عَلِمَ
 نموده اند و بکمال سعی و اجتهاد در قطع سدرهٔ ربّ
 الایجاد ایستاده اند هرگز لسان بیان نمیکشودم
 و بحرفی تفوّه نمینمودم و لکن چکنم که این محدود
 نالایق نابالغ بحبل ریاست تشبث نموده و بزخرف دنیا
 تَمَسَّكَ جَسْتَه • ناس را بکمال تدبیر و منتهای تزویر از
 شاطلی قِدَم منع مینمایند و مقصودی نداشته و ندارند
 جز اینکه جمعی را مثل اهل فرقان در ارض تربیت
 نمایند که مباد او هنی بریاست وارد شود • این است
 شأن این عباد • و چون ملاحظه نموده اند که انوار
 شمس قدس قِدَمِیَه عالمیان را احاطه فرموده و اعلام
 عزّ ذکریه در کلّ بلاد منصوب شده و اشتهار یافته
 لذا بخدعه بر خواسته اند و بنسبتهای کذب و مفتریات
 نالایقه نسبت داده اند که شاید باین مفتریات مردم را
 از حضور در مقرّ سلطان اسما و صفات ممنوع سازند

و بکمال وساوس مشغولند • و عن قریب است که نعیق
 اکبر در ما بین خاق مرتفع شود و حجابهای و هم
 نفوس را احاطه نماید • پس تو پناه بر بحق در چنین یوم
 و این لوح را در بعضی از ایام ملاحظه نما که شاید روانی
 رحمانی که از شطر این لوح سبحانی در مرور است
 اریاح کدره غلیبه را از تو منع نماید و تو را در
 صراط حبّ محبوب مستقیم دارد • باری بهیچ رئیس
 تمسک مجو و بهیچ عمّامه و عصائی از فیوضات سعادت
 ابھی ممنوع مشو چه که فضل انسانی بلباس و اسماء
 نبوده و نخواهد بود • اگر از اهل عمایم بظهورات
 شمس مستشرق و مستغنی گشتند بدکر اسماؤم
 عند ربک والا ابدّ امد کور نبوده و نخواهند بود •
 پس بشنو لمن ابدع انعم را • اگر فضل انسان
 بعمّه میبود باید آن شتریکه معادل الف عمّامه بر او
 حمل میشود از اعلم ناس محسوب شود و حال آنکه
 مشاهده مینمائی که حیوان است و گیاه میطلبد • زینهار
 بظاهر اسماء و هیاکلیکه خود را بعمایم ظاهریه و البسه

زهدیه می آریند از حق ممنوع مشو و غافل مباش
 الیوم ملکوت اسماء در حول شجره امر طائف
 و بحر فی مخلوق و دیگر آنکه زهدیکه محبوب حق
 بوده آن اقبال بحق و اعراض از ماسواه بوده و خواهد
 بود نه مثل این عباد که از حق غافل و بدون او مشغول
 شده مسرورند و اسم آن را زهد گذارده اند و فتنش
 ما اشتغلوا به فسوف یعلمون و یکنفه از نجات قبل
 خالصاً لوجه الله بر تو و اهل ارض از مشرق کلمات
 اشراق مینایم و القا میفرمایم که شاید اقدین بستر
 غفلت را بیدار نموده از هبوب اریاح روحانی که از
 افق صبح نورانیم مهبوب است آگاه نماید و آن
 اینست که نقطة اولی روح من فی الملك فداء بحمد
 حسن نجفی که از علمای بزرگ و مشایخ کبیر محسوب
 بود مر قوم فرموده اند که مضمون آن اینست که بلسان
 پارسی ملیح مذکور میشود که ما میموت هر مودیم
 علی را از مرقد او و او را بالواح مبین بسوی تو
 فرستادیم و اگر تو عارف با و میشدی و ساجد بین

یدی او میکشتی هر آینه بهتر بود از عبادت هفتادسنة
 که عبادت نموده * و از حرف اول تو محمد رسول الله را
 مبعوث میفرمودیم و از حرف ثانی تو حرف ثالث را
 که امام حسن باشد و لکن تو از این شأن محتجب
 ماندی و عنایت فرمودیم بانکه سزاوار بود * انھی
 حال ملاحظه بزرگی امر را نمائید که چه مقدار عظیم
 و بزرگ است و آن علی که فرستاده اند نزد شیخ مذکور
 ملا علی بسطامی بوده * و دیگر ملاحظه قدرت مظهر
 ظهور در او فرمائید که بحر فی از اسم عباد خود را که بخواند
 جمیع هیاهای کل احدیه و مظاهر صمدیه را خلق فرماید
 و مبعوث نماید هر آینه قادر و محیط است و مع ذلك
 تازه رؤسای بیان اراده نمودند که امر وصایتی
 درست نمایند و این اذکار خلقة عتیقه ناس را از منبع
 عز رحمانیه محروم سازند * و حال انکه نقطه اولی
 مظهر قبل جمیع این اذکار را از بیان محو فرموده و جز
 ذکر مرایا چیزی مشاهده نشده و نخواهد
 شد و آنهم مخصوص و محدود نبوده بشانیکه میفرماید *

﴿الهِ فَبِتُّ فِي كُلِّ سَنَةٍ مَرَّةً وَفِي كُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً
 بَلْ فِي كُلِّ يَوْمٍ مَرَّةً وَفِي كُلِّ حِينٍ فَأَظْهَرُ مَرَّةً لِتَحْكِيْنٍ
 عَنْكَ﴾ و این فضل در مریا موجود ، مادامیکه از مقابل
 شمس حقیقت منحرف نشوند و بعد از انحراف کل
 مفقود و غیر مذکور ، تا الله الیوم مریا محتجب مانده اند
 که سهل است بلکه طوریون منصق شده اند •
 أَحْسَنُ الْقِصَصِ که بقیوم اسماء مذکور و سوم است
 و بیان فارسی که از لطیفه کلمات الهی است ملاحظه
 نمایند تا که جمیع اسرار مشهود آید و این بیانات از برای
 مستضعفین ذکر میشود و الا آنانکه بر مقر
 اعرفوا الله بالله ساکنند و بر مکن قدس لا یعرف
 بما سواه جالس حق را بنفس او و بما یظهر من عنده
 ادراک نمایند ، اگر چه کل من فی السموات و الارض
 از آیات محکمه و کلمات متقنه مملو شود اعتنا نمایند
 و تمسک بجویند چه که تمسک بکلمات وقتی جایز که
 منزل آن مشهود نباشد • فتعالی من هذا الجمال الذی
 أحاط نور العالمین • باری این قلب نه بمقامی محزون

شده که قادر بر اظهار لآلی مکنونه شود بیا اقبال
 بتکلم فرماید چه که مشاهده میشود که امر الله
 ضایع شده و زحمت‌های این عهد را تقسیکه بقول او
 خلق شده بر باد فنا داده * اگر چه فی الحقیقه اینگونه
 امور سبب بلوغ ناس شود و لکن چون اکثری
 ضعیفند و غیر بالغ لذا محتجب مانند * و لکن ان ربک
 لغنی عن مثل هؤلاء و انه لخیط علی العالمین * باری
 راضی مشوید که مثل اهل فرقان باشید که با اسماء تمسک
 جوئید و از منزل اسماء محبوب مانید و کلماتی تلاوت
 نمائید و از مظهر و منزل آن محروم گردید چه که الیوم
 اکر کل من فی السموات و الارض مرایای لطیفه
 شوند و باورات رفیقه منیعه ممتنعه کردند و بمبابت
 اولین و آخرین قیام نمایند و اقل من حین در این امر
 بدیع توقف نمایند عند الله لا شیء محض مشهود آیند
 و معلوم صرف مذکور کردند آیا مشاهده نموده‌اید
 که آنچه ملا فرقان ذکر مینمودند کذب صرف
 بود و احدی را در حین ظهور از آنچه بآن متمسک

بوده اند قطع بنشیند مگر آنانکه بقوة یقین بشریعة
 رب العالمین وارد شدند • پس بشنو نعمة ربانی و بیان
 عز حمدانی را و بگو بسم الله الأقدس الأبهی و بلاذنه
 الأرفع الأمنع الأقدس الأعلى • و از فنای باب
 رضوان باصل مدینه وارد شو لِتَشْهَدَ نَفْسَكَ غَنِيًّا
 بِنِشَاءِ رَبِّكَ وَ نَاطِقًا بِنِشَاءِ بَارئِكَ وَ عَارِفًا بِنَفْسِ مَوْلَاكَ
 وَ تَجْمَدًا مَا تَقَرَّبَ بِهِ عَيْنَاكَ وَ تَفْرَحَ بِهِ ذَاتُكَ وَ تَسْرَبَ بِهِ
 كَيْنُونَتَكَ وَ تَكُونَ مِنَ الْفَائِزِينَ • این است وصیت
 جمال قدم احبای خود را • مَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ
 فَلْيُكْفِرْ • و اگر بانه چه ذکر شده فایز شدی و بلاقای
 جمال رحمن مفتخر گشتی بایست بامر و صبیحه زن
 میاز عباد و بنعمة احلایم فانطق بین السموات
 و الأرض بان یملأ البیان • تا الله الحق قد اشرق شمس
 العرفان عن افق السبحان و طلع عن فرف الرضوان
 هذا الغلام و علی وجهه نضرة المنان و ییده خمر الحیوان
 و یسقی الممکنات باسمی الأبهی هذا الرحیق الحرام • اذا
 فاسرعوا یا مملأ الانشاء من مظاهر الاسماء ایظهر

عليكم لآلى المسكنون من هذا الكوب المخزون الذى
ظهر على هيكل اللوح واستسقوا منه أهل ملا
الأعلى فى مواقع القصى واذا شربوا أخذتهم
جذبات الرحمن ونفحات السبحان ونطقوا فى أعلى
الفردوس بربوات الانس * تالله الحق هذا لرحيق
مختوم * تالله الحق هذا لخمير التي قد كانت مكنونة تحت
حجبات الغيب ومحفوفة تحت خباء العز ومستها
أنامل الرحمن فى عرش الجنان وأظهرها بالفضل بهذا
الاسم الذى ظهر بالحق * واشرق عن وجهه بدابع
الأنوار فى السر والاجهار وقرت به أعين المقرين
ثم عيون المرسلين ثم ما كان وما يكون * وانتم ياملا
البيان لا تحرموا أنفسكم عن منظر الرحمن كسروا
أصنام الهوى باسمى الأبهى ثم أخرجوا سيف البيان
من غمد اللسان وغنوا برنوات الأجل بين ملا
الانشاء لعل الناس يستشعرون فى أنفسهم ويخرجون
عن خلف حجاب محدود * قل أنظنون فى أنفسكم بأن
هذا الفتى ينطق عن الهوى لافوجاله الأبهى بل

كان واقفاً بالنظر الأعلى وينطق بما نطق روح الأعظم
 في صدره المراد الأصغر • تالله الحق تلمه شديد
 الأمر في جبروت القصى وعرفه قوى الروح
 في ملكوت الاسنى وينطق بلحق في كل حين بما
 نطق لسان الأمر في سراق الاخفى • تالله هذا هو
 الذى قد ظهر مرة باسم الروح ثم باسم الحبيب ثم باسم
 علي ثم بهذا الاسم المبارك المتعالى المهيمن العلى المحبوب
 وان هذا لعسین بلحق قد ظهر بالفضل في جبروت
 العدل وقام عليه المشركون بما عندهم من البنى والنحشاء
 ثم قطعوا رأسه بسيف البنضاء ورفعوه على السنان بين
 الأرض والسماء • واذا ينطق الرأس على الرماح بان
 يملأ الاشباح فاستحيوا عن جمالى ثم عن قدرى
 وسلطتى وكبريائى وردوا الابصار إلى منظر ربكم
 المختار لى تجدونى صائحاً بينكم بنفحات قدس محبوب •
 فأنصقوا إذا فى ذواتكم إن تجعلوا أنفسكم محرّوماً
 عن حرّم القصى وهذا البيت الأظهر الأحكم الحراء
 فبأى حرم أنتم تتوجهون ثم تطوفون • خافوا عن الله

ثم افتحوا أبصاركم لعل تشهدون لحظات الله فوق
رؤسكم ثم ملكوته أمام وجوهكم لعل أنتم تستشعرون
في أنفسكم وتكونن من الذين هم يفقهون •

أن يانصيرا أنا أحييتك من قبل ونجبت حينئذ أن
تكون مستقيما على حب مولاك وأرسلنا اليك ما يكفي
في الحجية شرق الأرض وغربها وتستبشر في نفسك
وتكون من الذينهم يشارت الروح هم يفرحون •
وإذا وصل اليك هذا اللوح قم عن مقعدك ثم ضع على
رأسك ثم ول وجهك الى وجهي المشرق المزير القيوم
وقل اي رب لك الحمد بما أنزلت علي من سماه جودك
ما يطهر به العالمين • أي رب لك الشكر بما أشرفت
علي من أنوار شمس وجهك الذي باسراق منه خلق
الكونين • أي رب لك الحمد على بديع عطاياك وجميل
مواهبك • وأسألك بجمالك الأعلى في هذا القميص
الدرى المبارك الأبعى بأن تقطني عن كل ذكر
دون ذكرك وعن كل ثناء دون ثنائك • ثم ألهمني
ما يقومني على رضائك ويعمني عن التوجه الى العالمين •

أَيْ رَبِّ أَنَا الَّذِي قَدَفَرْتُ فِي جَنْبِكَ هَبْ لِي بِسُلْطَانِ
 عِنَايَتِكَ وَلَا تَدْعِنِي بِنَفْسِي أَقَلَّ مِنْ حِينَ • أَيْ رَبِّ
 لَا تَطْرُدْنِي عَنْ بَابِ عِزِّ صِدْقَانِيَّتِكَ وَفِيَاءِ قُدْسِ
 رَحْمَانِيَّتِكَ • ثُمَّ أَنْزِلْ عَلَيَّ مَا هُوَ مَحْبُوبٌ عِنْدَكَ لِأَنَّكَ
 أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ وَأَنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ •
 أَيْ رَبِّ فَارْسَلْ عَلَيَّ نَسَائِمَ الْفَرَّانِ مِنْ شَطْرِ اسْمِكَ
 السَّبْعَانَ ثُمَّ اصْعِدْنِي إِلَى قَطْبِ الرِّضْوَانِ مَقْرًا اسْمِكَ
 الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ • ثُمَّ اغْفِرْ لِي وَلَا تُبِيْ ثُمَّ الَّتِي حَمَلْتَنِي
 بِفَضْلِ مَنْ عِنْدَكَ وَرَحْمَةٍ مِنْ لَدُنْكَ وَأَنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ
 الرَّاحِمِينَ • أَيْ رَبِّ قَدِّرْ لِي مَا تَخْتَارُهُ لِنَفْسِي ثُمَّ أَنْزِلْ
 عَلَيَّ مِنْ سَمَاءِ فَضْلِكَ مِنْ بَدَائِعِ جُودِكَ وَعِنَايَتِكَ ثُمَّ
 أَقْضِ مِنْ لَدُنْكَ حَوَائِجِي وَأَنَّكَ أَنْتَ خَيْرُ مُقْضِي
 وَخَيْرُ حَاكِمٍ وَخَيْرُ مُقَدِّرٍ وَأَنَّكَ أَنْتَ الْفَضَالُ الْقَدِيمُ •
 ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ فَاشْدُدْ ظَهْرَكَ عَلَيَّ بِخِدْمَةِ اللَّهِ وَأَمْرِهِ ثُمَّ
 انصُرْهُ بِمَا أَنْتَ مُسْتَطِيعٌ عَلَيْهِ وَلَا تَجِدْ فِي نَفْسِكَ
 وَلَا تَسْتَرْكَلَاتِ اللَّهِ عَنْ أَعْيُنِ الْعِبَادِ فَانْشُرْهَا بَيْنَ يَدَيِ
 الْمُؤْمِنِينَ • أَيَّاكَ أَنْ لَا يَمْنَعَكَ اسْمُ أَحَدٍ وَلَا رَسْمُ نَفْسٍ •

بَلِّغْ أَمْرَهُ، وَلَاكَ إِلَىٰ مِنْ هُنَاكَ وَلَا تَتَوَقَّفْ فِيمَا أَمَرْتَ
 بِهِ وَكُنْ عَلَىٰ أَمْرٍ بَدِيعٌ • أَوْ لَا فَانصَحْ نَفْسَكَ ثُمَّ انصَحِ
 الْعِبَادَ وَهَذَا مَا قَدَّرْنَا لِعِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ • إِنْ اسْتَقَمَ عَلَىٰ
 حُبِّ مَوْلَاكَ عَلَىٰ شَأْنٍ لَنْ يَزِلَّكَ مِنْ شَيْءٍ عَنِ
 صِرَاطِهِ وَهَذَا مِنْ فَضْلِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ عِبَادِنَا الْحَسَنِينَ •
 ثُمَّ اعْلَمْ بِأَنْ يَحْضَرَ عِنْدَكَ مَنْ يَمْنَعُكَ عَنِ حُبِّ اللَّهِ
 وَإِنَّكَ لَمَّا وَجَدْتَ مِنْهُ رَوَائِحَ الْبَغِيضَاءِ عَنْ جَمَالِ السَّجْدَانِ
 أَيْقِنْ بِأَنَّهُ لهُوَ الشَّيْطَانُ وَلَوْ يَكُونُ مِنْ أَعْلَى الْإِنْسَانِ
 إِذَا تَجَنَّبَ عَنْهُ ثُمَّ اسْتَعْدَ بِاسْمِي الْقَادِرِ الْقَدِيرِ الْحَكِيمِ
 الْحَكِيمِ • كَذَلِكَ أَخْبَرْنَاكَ مِنْ نَبَأِ الْغَيْبِ لِتَطَّلِعَ بِمَا
 هُوَ الْمَسْتُورُ عَنِ انْظَرِ الْخَلَائِقَ أَجْمَعِينَ •

إِنْ يَأْتِيكَ تَجَنَّبَ عَنْ مِثْلِ هَؤُلَاءِ، ثُمَّ فَرَّ عَنْهُمْ
 إِلَىٰ ظِلِّ عَصِيَّةِ رَبِّكَ وَكُنْ فِي حِفْظِ عَظِيمٍ • ثُمَّ اعْلَمْ بِأَنْ
 نَفْسَ الَّذِي يُخْرِجُ مِنْ هَؤُلَاءِ إِنَّهُ يُؤْتِرُ كَمَا يُؤْتِرُ نَفْسُ
 الثُّعْبَانِ إِنْ أَنْتَ مِنَ الْعَارِفِينَ • كَذَلِكَ أَلْهَمْنَاكَ وَعَلَّمْنَاكَ
 بِمَا هُوَ الْمَسْتُورُ عِنْدَكَ لِتَطَّلِعَ بِمَرَادِ اللَّهِ وَتَكُونَ عَلَىٰ
 بَصِيرَةٍ مَنِيرَةٍ • طَاهِرٌ يَدُوكَ عَنِ التَّشْبِثِ إِلَىٰ غَيْرِ اللَّهِ

والاشارة الى دونه كذلك يا مارك قلم القديم ان انت
 من السامعين • قل يا ملاً البيان تالله الحق تأتكم
 صواعق يوم القهر ثم زلازل أيام الشداد ثم هبوب
 ارباح كره عقيم • وياتكم هيكل النار بكتاب فيه
 رد على الله المهيمن العزيز القدير • وانا قدرنا لكل
 مؤمن بان لو اطلع بذلك واستطاع في نفسه ياخذ قلم
 القدره باسم ربه المقتدر القدير • ثم يكتب في رد من
 رد على الله وكذلك يحزى ربك جزاء المشركين • تالله
 الحق قد اخذنا تراباً وعجناًه بمياه الامر وصورتنا منه
 بشراً وزيناه بقيصص الاسماء بين العالمين • فلما رفعنا
 ذكره واشهرنا لسمه بين ملائ الاسماء اذا قام على
 الاعراض وحارب مع نفسى المهيمن العزيز العليم •
 وافتحى على قتل الذى بذكر من عنده خلق وخلق
 السموات والارض • وانا لما وجدناه فى تلك الحالة
 سترنا فى نفسنا وخرجنا عن بين هؤلاء وجلسنا
 فى البيت الوحده متكلاً على الله المهيمن العزيز القديم
 كذلك فصلنا لك الامر ليتطلع بما هو المكنون